

Selective Internationalism:

Trump's Strategy to Create a Smart Security Order in West Asia

Majid Abbasi*

Seyed Reza Taghavinejad**

Abstract

The idea of a strategy to move out of West Asia and turn to Southeast Asia since Obama's Presidency has been put forward in US foreign policy; And Trump seems to agree with that, despite his criticism of how the strategy is being implemented. The main purpose of this study is to answer the main question: What is Trump's plan to manage the political, economic and security developments in the West Asian region and implement the strategy of leaving the region and turning to East Asia in accordance with the interests of the United States and its allies? The findings of this study, using the theoretical framework of modern isolationism or selective internationalism and using descriptive-explanatory research method, show that Trump first prepared the ground for implementing his policies by taking measures such as withdrawing from the Joint Comprehensive Plan of Action (JCPA) agreement. Then, with projects such as Century Deal, Arab NATO, efforts to persuade NATO to participate in regional crises and membership of West Asian countries in this organization, the assassination of Shahid Soleimani and the idea of reducing Iran's influence and the axis of resistance, pulling Britain as an interventionist If the region intends to share the cost of regional crises among US

* Associate Professor, Department of International Relations, Allameh Tabatabai University
(Corresponding Author), dr.majidabbasi@gmail.com

** PhD student in International Relations, Allameh Tabatabai University, srt1370@gmail.com

Date received: 23/11/2020, Date of acceptance: 03/09/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

allies and prevent the formation of a regional hegemony, it will implement a smart security order strategy in the West Asian region and gradually achieve a low-risk and quiet exit from the region.

Keywords: Selective Internationalism, Regional Security, Interventional Government, Smart Security Order, National Interests.

بین‌الملل‌گرایی گزینشی:

استراتژی ترامپ برای ایجاد نظم امنیتی هوشمند در غرب آسیا

مجید عباسی*

سیدرضا تقوی‌نژاد**

چکیده

استراتژی خروج از غرب آسیا و چرخش به سمت آسیای جنوب شرقی از زمان اوپاما در سیاست خارجی ایالات متحده مطرح شده است و به نظر می‌رسد ترامپ نیز با وجود انتقاداتی که نسبت به نحوه اجرای این استراتژی داشت با آن موافق بود. هدف اصلی این پژوهش پاسخ به این سؤال اصلی است که ترامپ چه برنامه‌ای برای مدیریت تحولات سیاسی، اقتصادی، و امنیتی منطقه غرب آسیا و اجرای استراتژی خروج از این منطقه و چرخش به سمت شرق آسیا مطابق با منافع آمریکا و هم‌پیمانان خود داشت؟ یافته‌های این پژوهش با استفاده از چهارچوب نظری انزوگرایی نوین یا بین‌الملل‌گرایی گزینشی و با استفاده از روش تحقیق توصیفی - تبیینی حاکی از آن است که ترامپ ابتدا با اقداماتی مانند خروج از توافق برجام زمینه اجرای سیاست‌های خود را آماده کرد، سپس، با طرح‌هایی مثل معامله قرن، ناتوی عربی، تلاش برای ترغیب ناتو به مشارکت در بحران‌های منطقه و عضویت کشورهای منطقه غرب آسیا در این سازمان، ترور شهید سلیمانی و ایده کاهش نفوذ ایران و محور مقاومت، کشاندن پای انگلیس به عنوان بازیگر مداخله‌گر در منطقه، تقسیم هزینه بحران‌های منطقه میان متحدان آمریکا، و جلوگیری از شکل‌گیری یک هژمون

* دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول)، dr.majidabbasi@gmail.com

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی، srt1370@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۱۲



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

منطقه‌ای قصد داشت استراتژی نظم امنیتی هوشمند را در منطقه غرب آسیا اجرایی کند و به‌مرور زمان خروج کم‌خطر و آرام آمریکا از منطقه را محقق کند.

کلیدواژه‌ها: بین‌الملل‌گرایی گزینشی، امنیت منطقه‌ای، دولت مداخله‌گر، نظم امنیتی هوشمند، منافع ملی.

۱. مقدمه

معمای سیاست خارجی ایالات متحده تحت ریاست جمهوری ترامپ از مبارزات انتخاباتی ایالات متحده در سال ۲۰۱۶ شروع شد و تا پایان دوره ریاست جمهوری اش در مورد بسیاری مسائل و مناطق حل نشد. این ابهام در مورد خلیج فارس و غرب آسیا با توجه به مواضع و اقدامات متناقض ترامپ بسیار شدیدتر است. در این بین، در مورد سیاست خارجی ایالات متحده در خلیج فارس و جایگاهی که به‌خصوص در کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در سیاست خارجی ترامپ داشت دو طیف خوش‌بین و بدبین شکل گرفت. هر طیف برای ثابت کردن ادعای خود در مورد مناسب یا نامناسب بودن دیدگاه ترامپ نسبت به منطقه خلیج فارس و کشورهای هم‌پیمان آمریکا در این منطقه به اظهارات ترامپ و برخی اقدامات او در طول این مدت استناد می‌کنند (Ożarowski and Grabowski 2017: 127).

یک مسئله برای کارشناسان واضح است که ترامپ به‌شدت نسبت به سیاست دولت‌های گذشته ایالات متحده در خلیج فارس انتقاد داشت و برخلاف اوباما، که حتی از عربستان خواسته بود که منطقه را با ایران به‌اشتراک بگذارد، یک دیدگاه «ایران‌محورانه» از مشکلات منطقه و تهدید منافع آمریکا ارائه داد. ترامپ بر این باور بود که این سیاست‌ها علاوه بر این که سودی برای ایالات متحده نداشته، منطقه را نیز در اختیار جمهوری اسلامی ایران قرار داده است. به‌طور خاص، ترامپ دیپلماسی اوباما در منطقه غرب آسیا و مذاکرات هسته‌ای با ایران را در زمره بدترین اقدامات در تاریخ دیپلماسی ایالات متحده می‌دانست (Maloney 2017).

با وجود مخالفت کلی ترامپ با سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه با برنامه خروج این کشور از غرب آسیا و خلیج فارس و تمرکز بر شرق آسیا، که در دوره اوباما اتخاذ شد، موافق بود، ولی با نحوه اجرای این سیاست با اوباما هم‌نظر نبود. در حالی که اوباما قصد داشت این کار را با شاخص‌های الگوی حاکم بر سیاست خارجی خود (بین‌الملل‌گرایی لیبرال) در قالب چندجانبه‌گرایی، قدرت نرم، همکاری با سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی، و عمدتاً با

هزینه خود ایالات متحده انجام دهد، ترامپ پا را فراتر گذاشت و می‌خواست علاوه بر دست‌یابی به این هدف (خروج از غرب آسیا و چرخش به سمت آسیای جنوب شرقی) پرونده بحران‌های منطقه‌ای مانند سوریه، حمایت از هم‌پیمانانی نظیر عربستان سعودی و قطر، مهار ایران، و مبارزه با تروریسم را به شکل متفاوتی نسبت به سلف خود ببندد.

براساس آنچه ذکر شد، سؤال اصلی این مقاله عبارت از این است که ترامپ چه طرح و برنامه‌ای برای مدیریت تحولات سیاسی، اقتصادی، و امنیتی منطقه غرب آسیا و اجرای استراتژی خروج از این منطقه و چرخش به سمت شرق آسیا مطابق با منافع آمریکا و هم‌پیمانان خود (به‌خصوص شورای همکاری خلیج فارس) در معادلات جهانی داشت؟ برای پاسخ‌دادن به این سؤال اصلی از انزوآگرایی و شکل جدید آن یعنی نوانزوآگرایی به‌عنوان چهارچوب نظری تحقیق استفاده شده است. فرضیه نیز عبارت از این است که «ترامپ اهداف خود را با متحدکردن هم‌پیمانان منطقه‌ای در قالب ناتوی عربی و معامله قرن از یک‌طرف و در مرحله بعد با کشاندن پای انگلیس به منطقه در حمایت و همکاری با هم‌پیمانان منطقه‌ای این کشور اهداف ثابت خود از جمله مهار ایران، مبارزه با تروریسم، حفظ امنیت اسرائیل، جلوگیری از ورود قدرت خارجی دیگر از جمله چین و روسیه، و حفظ جریان نفت را از این طریق دنبال کند». محور و بازیگر اصلی این سیاست اعضای شورای همکاری خلیج فارس بودند که از یک‌طرف تأمین‌کننده مالی طرح‌ها هستند و از طرف دیگر روابط خوب و دیرینه‌ای با انگلیس داشتند و از مهم‌ترین خریداران سلاح‌های آمریکا در جهان هستند و تمایل خود را برای عادی‌سازی روابط با اسرائیل و مهار ایران به اشکال مختلف نشان داده بودند.

روش این مقاله توصیفی - تبیینی است و از منابع کتاب‌خانه‌ای و اسنادی برای گردآوری داده‌ها و اطلاعات با هدف پاسخ به سؤال اصلی و آزمون فرضیه استفاده شده است.

در این مقاله، ابتدا انزوآگرایی و نوانزوآگرایی به‌عنوان چهارچوب نظری برای تحلیل سیاست خارجی ترامپ در غرب آسیا مورد بررسی قرار گرفته و سپس، در بخش دوم، شاخص‌ها و نشانه‌های رفتار انزوآگرایانه در سیاست خارجی ترامپ مورد مطالعه و مذاقه قرار می‌گیرد. در بخش سوم، چرایی خروج از منطقه و چرخش به سمت شرق آسیا بیان می‌شود. در بخش چهارم، زمینه‌سازی‌های ترامپ برای اجرای استراتژی خروج از منطقه در ابعاد و سطوح مختلف تشریح می‌شود. در بخش پنجم، نظم امنیتی هوشمند مورد نظر دولت ترامپ به‌طور کامل مورد بررسی قرار می‌گیرد. در تمام بخش‌های مذکور، نشان داده شده که

چگونه منطق اصلی حاکم بر رویکرد انزوگرایی در اولویت‌دادن به کسب منافع اقتصادی و کاهش هزینه‌ها در رفتارها و برنامه‌های دولت ترامپ در اجرای نظم امنیتی هوشمند در منطقه حاکم بوده است.

۲. چهارچوب نظری: انزوگرایی (isolationism) و نوانزوگرایی

به‌طور کلی، دو دیدگاه کلان در سیاست خارجی آمریکا وجود دارد. دسته نخست، که به‌عنوان آرمان‌گرایان معروف هستند، طرف‌دار شکل‌گیری نظم آمریکایی در سطح بین‌المللی می‌باشند. این گروه به «همیلتونی‌ها و ویلسونی‌ها» معروف‌اند و دسته دوم، که اهمیتی برای انگیزه‌ها و اهداف بین‌المللی در سیاست خارجی آمریکا مثل حقوق بشر و دموکراسی‌سازی قائل نیستند یا نمی‌خواهند یک نظم آمریکایی را به سراسر جهان گسترش دهند، به‌عنوان «جفرسونی‌ها و جکسونی‌ها» (واقع‌گرایان یا انزوگرایان) شناخته می‌شوند (Hamilton 2017: 1). به‌دلیل برداشت منفی، که از انزوگرایی می‌شود، اغلب با نام‌های مختلفی از جمله «سیاست خارجی جمهوری خواهانه، موازنه، فراسوی دریاها، استقلال راه‌بردی، راه‌برد، و ملی‌گرایی روشن‌گرانه» نیز از آن نام برده می‌شود (کالاها ۱۳۸۷: ۱۰۴).

منطق انزوگرایی از منافع آمریکا تفاسیر متفاوتی ارائه می‌دهد. این منطق اساساً با این باور مخالف است که منافع آمریکا این کشور را به قبول تعهدات سیاسی گسترده در خارج از کشور وادار می‌کند و فعالیت‌های بین‌المللی، که به‌ضرر جامعه آمریکا و ساختار قانون اساسی این کشور هستند، را محکوم می‌کند. این منطق سعی می‌کند نشان دهد تعهدات سیاست خارجی آمریکا غیرضروری است و خطرات و هزینه‌های زیادی به‌دنبال دارد و دولت آمریکا در امور بین‌المللی باید به‌صورت انتخابی عمل کند (همان: ۱۰۵).

هم‌چنین، «مداخله به‌منظور حمایت از هم‌پیمانان و یا مقاصد انسانی و بشردوستانه محلی از اعراب ندارد» (موسوی شفقایی و منفرد ۱۳۹۸: ۱۵۲).

از نظر انزوگرایان (جفرسونی)، مهم‌ترین بعد منافع ملی آمریکا اقتصاد این کشور است و «مترصد پیش‌برد منافع ملی آمریکا با امن‌ترین و مقرون‌به‌صرفه‌ترین روش‌ها از طریق کاهش نقش و حداقل‌سازی مداخله‌گرایی در محیط‌های بیرونی هستند» (همان). انزوگرایان حتی وابستگی بسیار شدید به نفت را به‌عنوان دلیل و بهانه‌ای برای حضور سیاسی و نظامی

ایالات متحده در خلیج فارس و دیگر نقاط جهان نمی‌پذیرند. حمله به صدام در سال ۱۹۹۱ و سپس حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ و به دنبال آن حضور بسیار گسترده در منطقه غرب آسیا هیچ‌کدام برای انزواگرایان توجیه‌پذیر نبود. آن‌ها بر این باور بودند که هدف و نیاز اصلی ایالات متحده پایین نگه‌داشتن قیمت نفت بود و نه حفظ جریان آن؛ بنابراین، این همه هزینه برای پایین نگه‌داشتن قیمت‌ها هرچند موفقیت‌آمیز هم باشد از نظر اقتصادی قابل توجیه نیست. انزواگرایان بر این باورند که هزینه‌های مالی آماده‌نگه‌داشتن نیروهای نظامی در بحران‌های خلیج فارس بیش از چهل میلیارد دلار بوده است، درحالی‌که واردات نفت در همان زمان حدود چهارده میلیارد دلار بوده است (کالاها ۱۳۸۷: ۱۱۴-۱۱۵).

از نظر انزواگرایان، تعهدات بین‌المللی هزینه‌های مختلفی می‌توانند برای منافع ایالات متحده ایجاد کنند. از جمله این هزینه‌ها می‌توان به گسترش جنگ و آمادگی برای جنگ، ایجاد تهدیدات جدید برای امنیت ملی، تضعیف اقتصادی آمریکا، وخامت تنش‌های اجتماعی، انحراف منابع از نیازهای اجتماعی، غفلت از نظام قانون اساسی کشور، و سست شدن حاکمیت مالی اشاره کرد. هزینه‌هایی که در بالا ذکر شد به چهار روش اقتصاد آمریکا را تضعیف می‌کنند. ابتدا این که منابع زیادی صرف اجرای این تعهدات می‌شود. دوم، هزینه‌های بالای نظامی نخبگان فنی و مهندسی را از بخش غیرنظامی اقتصاد دور می‌کند. سوم، افزایش هزینه دفاع ملی به افزایش مالیات شرکت‌های داخلی منجر می‌شود که در پی آن، افزایش قیمت محصولات این کشورها و در نتیجه کاهش قدرت رقابتی‌شان می‌شود. در آخر، افزایش نفوذ باعث می‌شود ایالات متحده به شرکت‌های خارجی امتیازاتی بدهد که به ضرر شرکت‌های داخلی باشد (همان: ۱۱۶-۱۱۸).

در این پژوهش، انزواگرایی نه به معنی و شکل قرن نوزدهمی آن در سیاست خارجی ایالات متحده، بلکه به شکل یک منطق، که همواره با نوسان در سیاست خارجی ایالات متحده وجود داشته، مورد توجه قرار دارد. این نوع انزواگرایی اغلب به عنوان «انزواگرایی منفعت‌طلبانه» یا «نوانزوگرایی» نیز در ادبیات سیاست خارجی ایالات متحده معروف است. با روی کار آمدن ترامپ و اتخاذ سیاست‌های خاص تیم همکار او این برداشت در بیش‌تر تحقیقات به وجود آمده در مورد سیاست خارجی ایالات متحده پدیدار گشت که انزواگرایی یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های توضیح‌دهنده سیاست خارجی ایالات متحده تحت ریاست جمهوری ترامپ است. از جمله این تحقیقات می‌توان به سلیمان‌زاده و دیگران ۱۳۹۷، یزدان‌فام ۱۳۹۵، موسوی شفافی و منفرد ۱۳۹۸، Hamilton 2017، Kontos 2017، Cha 2016، Jones and Khoo 2017، و امثال آن‌ها اشاره کرد.

نوازوگرایان خواستار پایان یافتن یا کاهش برخی از تعهدات سیاسی خارجی آمریکا بودند. در عین حال، با تداوم برخی دیگر از این تعهدات موافق بودند و پذیرش برخی تعهدات جدید را نیز پیش نهاد می دادند. به عبارت دیگر، نوازوگرایی نوعی «بین المللی گرایشی» است، نه انزوگرایی مطلق. به عنوان مثال، منتقدان ادعا می کنند ترامپ نمی تواند هم زمان با چالش قدرت های نوظهور مثل چین و روسیه روبه رو شود و از طرف دیگر، متحدان خود در آمریکای شمالی، شرق آسیا، و اتحادیه اروپا را به چالش بکشد (شاپوری ۱۳۹۷: ۶۵). شایان ذکر است که انزوگرایی و یک جانبه گرایی یکی نیستند، ولی از این نظر که منافع و امنیت ملی را به صورت ابزاری محاسبه می کنند شبیه به هم عمل می کنند (سلیمانزاده و دیگران ۱۳۹۷: ۲۷۱).

روی کار آمدن ترامپ و سیاست های متناقضی که دولت وی در مسائل مختلف بین المللی اتخاذ نمود تحلیل گران را با سردرگمی در فهم الگوی کلی حاکم بر رفتارهای سیاست خارجی آمریکا در این دوره روبه رو کرد. او روند معمول همکاری در سطح بین المللی را در تمامی عرصه های سیاسی، اقتصادی، و امنیتی به چالش کشید. با چین وارد یک جنگ تجاری شدید شد، اتحادیه اروپا و دیگر شرکای اقتصادی استراتژیکش مانند کره جنوبی، ژاپن، انگلیس، و هند را تحت فشارهای اقتصادی و تجاری قرار داد، برخلاف دولت قبلی با قاطعیت از برگزیت حمایت کرد، اعضای ناتو را به مشارکت بیش تر در مسائل بین المللی و منطقه ای دعوت کرد، و تجدیدنظر اساسی در سیاست های منطقه ای آمریکا در منطقه به خصوص در رابطه با ایران (با خروج از برجام و تشدید تحریم ها) اعمال کرد.

در کنار سیاست های به ظاهر متناقض بالا تلاش بسیار زیادی برای بهبود شرایط اقتصادی در داخل آمریکا انجام داد که خوانش بازی سیاسی ترامپ را مشکل تر می کرد. با این حال، چند شاخص را آشکارا دنبال کرد: رشد و بهبود شرایط اقتصادی آمریکا در داخل و بهبود توازن تجاری با شرکای اقتصادی اصلی، کاهش هزینه های بین المللی دولت، تمرکز روی مناطق استراتژیک و حساس (مهار چین در جنوب شرق آسیا)، و مشارکت دادن بیش تر هم پیمانان در مدیریت تحولات منطقه ای و جهانی.

آنچه در بالا ذکر شد، تکه های مختلف پازل پیچیده سیاست خارجی ترامپ هستند که به شکل مناسبی با منطق انزوگرایی و نوازوگرایی قابلیت تحلیل و تشریح دارند.

۳. انزواگرایی مسلط بر اندیشه ترامپ و تأثیر آن در رویکرد آمریکا در منطقه

نگاه ترامپ به نظام بین‌الملل و آثاری که در آمریکا می‌تواند داشته باشد نسبت به ساختار حکومتی ایالات متحده متفاوت بود. ترامپ معتقد است، امنیت ملی آمریکا بیش از همه در خطر تهدیدات بین‌المللی است که هم‌زمان موقعیت، منافع، و قدرت اقتصادی این کشور را نشانه رفته است. بنابراین، تمامی ابزارهای قدرت آمریکا باید در خدمت تقویت قدرت اقتصادی این کشور قرار داشته باشد. ترامپ علاقه‌ای ندارد که آمریکا همانند گذشته نقش پلیس را در سطح جهانی ایفا کند و در جهان‌بینی او ملاحظات و اهداف اقتصادی بر ملاحظات و اهداف سیاسی اولویت دارند و حاضر نیست به‌صورت مستقیم برای امنیت متحدانش هزینه کند. او اعتقاد دارد آمریکا تنها موظف است به این کشورها کمک کند که خود بتوانند امنیت را تأمین کنند و هرکجا که درخواستی به حضور ایالات متحده بود، هزینه‌ها باید توسط کشور درخواست‌کننده پرداخت شود (موسوی شفقایی و منفرد ۱۳۹۸: ۱۶۹-۱۷۰). وی در سخن‌رانی که در می ۲۰۱۷ در نشست سران کشورهای اسلامی عرب با آمریکا داشت افزود

اما ملت‌های خاورمیانه نمی‌توانند منتظر باشند تا آمریکا با قدرت خود دشمنان آن‌ها را از بین ببرد. این ملت‌ها مجبور هستند تصمیم بگیرند چه آینده‌ای برای خودشان، برای کشورهايشان، و برای فرزندان‌شان می‌خواهند. این انتخابی است بین دو آینده و انتخابی است که آمریکا نمی‌تواند برای شما انجام دهد (سخن‌رانی ترامپ www.whitehouse.gov).

هم‌چنین، پنس در فوریه ۲۰۱۹ در جلسه ناهار کاری وزرا در ورشو در حضور مایک پمپئو، موراوسکی، و نتانیاهو گفت: «همان‌طور که رئیس‌جمهور ترامپ اعلام کرد ما می‌خواهیم از جنگیدن برای شرکایمان در منطقه دست بکشیم و سربازانمان را به خانه برگردانیم» (سخن‌رانی پنس www.whitehouse.gov).

ترامپ برخلاف دیگر رؤسای جمهور آمریکا، که مسائل امنیتی در اولویت سیاست خارجی‌شان بود و بنابراین، به‌دنبال ترویج دموکراسی، تغییر رژیم، و ملت‌سازی بودند، با اولویت‌دادن به مسائل اقتصادی چنین اقداماتی را در خارج از کشور به‌صرفه نمی‌دانست و اعتقاد داشت این هزینه‌ها باید در زیرساخت‌های داخلی انجام شود. به همین دلیل، بیان می‌داشت: «ما حداقل شش تریلیون دلار در خاورمیانه هزینه کردیم، درحالی‌که راه‌های ما در همه‌جا پر از خرابی است» (یزدان‌فام ۱۳۹۵: ۱۵۱).

ترامپ تا پیش از ریاست‌جمهوری هیچ تجربه‌ای در عرصه سیاست خارجی نداشت و در زمان انتخابات و پس‌از آن تنها نگاهی که به نظام بین‌الملل داشت از همین دریچه مناسبات تجاری و اقتصادی ایالات متحده در سطح جهانی بود. لذا، اعتقاد دارد که مهم‌ترین شاخصی که ایالات متحده را به‌عنوان یک قدرت هژمون نگه می‌دارد همین قدرت اقتصادی است. تنها شاخص هژمونیکی هم، که توسط چین به‌چالش کشیده شده، قدرت اقتصادی آمریکاست. درنهایت این‌که اصلی‌ترین محرک سیاست خارجی ایالات متحده در زمان ترامپ برخلاف گذشته نه امنیت شرکای این کشور در سراسر جهان، بلکه منافع ملی این کشور در چهارچوب حوزه اقتصادی بود.

۴. چرایی خروج از منطقه غرب آسیا و چرخش به سمت آسیای جنوب شرقی

عوامل تحریک‌کننده آمریکا در خروج از منطقه به دو دسته تقسیم می‌شوند. دسته اول عوامل سلبی به مسائلی مربوط هستند که هم هزینه‌های آمریکا را در منطقه افزایش داده و هم معمای امنیت منطقه را پیچیده کرده‌اند که از توان آمریکا خارج است. دسته دوم عواملی ایجابی هستند که به مزایا و منافع ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی آمریکا در چرخش به سمت شرق آسیا و تمرکز بر این منطقه اشاره دارد.^۱

یکی از مهم‌ترین علل پیچیده‌شدن مشکلات ایالات متحده در خلیج فارس و خاورمیانه ظهور دیدگاه‌های متنوع اسلامی بعد از بیداری اسلامی یا بهار عربی (۲۰۱۱) بود که هم‌اکنون در قالب الگوهای جمهوری اسلامی ایران، اخوان‌المسلمین مصر، نوعثمانی‌گرایی، و سلفی-تکفیری (سلفی درباری و جهادی) در منطقه بازار رویکردهای اسلام سیاسی را متنوع و گرم می‌کنند. پیچیدگی این امر زمانی افزایش می‌یابد که این الگوها با ناسیونالیسم، مشکلات اقتصادی، جنگ‌های داخلی، و دموکراسی‌خواهی ترکیب شوند. این درحالی است که قبل از این، تنها یک الگوی اسلام سیاسی در جمهوری اسلامی بود (کاویانی‌راد و دیگران ۱۳۹۶: ۴۷).

عده‌ای میراث اوپاما را علت اصلی اقدامات انزواگرایانه ترامپ در منطقه می‌دانند، چراکه اولاً عدم قاطعیت اوپاما باعث شده چندین مسئله حل‌نشده امنیتی هم‌زمان در لیبی، عراق، سوریه، یمن، عراق، ایران، و ... دامن‌گیر دولت ایالات متحده در منطقه شود و دوم هرچند عده‌ای باتوجه‌به شعار اول آمریکا انزواگرایی را راهنمای سیاست خارجی این کشور

می‌دانند، ولی دولت ترامپ فاقد استراتژی منسجم در مبارزه با مشکلات منطقه است. سوم ایالات متحده هژمونی خود را به‌عنوان آخرین ابرقدرت در یک محیط آنارشیک فراملی از دست داد؛ جایی که قدرت نظامی متعارف نمی‌تواند خطرها و تهدیدات بی‌شمار را محدود کند (Krieg 2017: 140-141). عامل دیگر پیدایش نفت شیل در آمریکا و به‌دنبال آن کاهش اهمیت نفت غرب آسیا و خلیج‌فارس برای ایالات متحده از یک‌طرف و از طرف دیگر تبدیل شدن شرق آسیا به قطب اقتصاد جهانی یکی از عوامل اصلی کاهش حضور آمریکا در منطقه خاورمیانه است (Mossalanejad 2018: 25).

علاوه‌برآن‌چه در بالا ذکر شد، باید به این عوامل نیز برای درپیش‌گرفتن استراتژی بین‌الملل‌گرایی گزینشی و خروج از خاورمیانه توجه کرد. نخست، تبدیل شدن جنگ به بخش جدایی‌ناپذیر تحولات منطقه که به‌ناچار هزینه ناخواسته‌ای بر آمریکا تحمیل خواهد کرد. دوم، وجود دولت‌های ناپایدار و در آستانه فروپاشی مثل سوریه، لیبی، یمن، و ... که چشم‌انداز دستیابی به امنیت در منطقه را تیره‌وتار می‌کند. سوم، تولید نفت شیل و دیگر انرژی‌های تجدیدپذیر که نیاز به منابع فسیلی منطقه را برای ایالات متحده بسیار کم‌اهمیت کرده است. چهارم، تجربه ناموفق جنگ‌های افغانستان و عراق که هزینه‌های سنگینی بر این کشور تحمیل کرده و موجب مخالفت‌های زیادی در داخل شده، ضمن این‌که دستاوردی نیز برای مردم این کشورها نداشته است. پنجم، بی‌نتیجه و بی‌سرانجام بودن مبارزه با گروه‌های تروریستی به‌عنوان مهم‌ترین تهدید امنیتی در منطقه در قالب نبردهای کلاسیک. ششم، دوقطبی شدن درگیری‌های منطقه بین ایران و عربستان و به‌وجود آمدن زمینه لازم برای نزدیکی اعراب و اسرائیل برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران (آهویی ۱۳۹۶: ۵۹-۶۱).

درگیری بین فلسطین و اسرائیل، بی‌ثباتی در عراق، افغانستان، و سوریه، جنگ در یمن، تحرک و قدرت‌یابی گروه‌های افراطی، تروریسم، قاچاق مواد مخدر و تسلیحات، چالش‌های اجتماعی هم‌چون فقر، بی‌کاری، بی‌سوادی، تبعیض، تشدید شکاف‌های قومی و مذهبی و اختلاف میان شیعه و سنی، امنیت انرژی، و حکومت‌های ناکارآمد و اقتدارگرا همگی نشان‌دهنده گسترگی و پیچیدگی مشکلاتی است که گریبان‌گیر منطقه خاورمیانه شده‌اند. تحت این شرایط، حضور هر بازیگری به‌خصوص آمریکا در منطقه به‌عنوان بازیگر مداخله‌گر با صرف هزینه‌های بسیاری هم‌راه خواهد بود. به همین دلیل است که ترامپ با وجود انتقادات بسیار زیادی که نسبت به سیاست‌های او با ما در منطقه دارد، در مورد خروج از منطقه و چرخش به سمت شرق آسیا نظر مساعدی دارد.

۵. زمینه‌سازی آمریکای ترامپ برای اجرای استراتژی جدید

باتوجه به این که آمریکا در گذشته در کنار نقش نظارتی و مشورتی نقش عملیاتی اصلی را نیز در منطقه به‌عهده داشت، ولی در برنامه جدید تنها نقش نظارتی را برعهده داشت و اقدامات عملیاتی را هم‌پیمانان منطقه‌ای این کشور در منطقه به‌عهده داشتند؛ بنابراین، باید اقدامات ویژه‌ای را برای پیاده‌سازی هرچه بهتر و موفقیت‌آمیزتر استراتژی جدید انجام دهد.

۱.۵ خروج از برجام

نخستین اقدام ترامپ در زمینه‌سازی برای اجرای طرح‌های خود در غرب آسیا خروج از برجام بود. او از زمان تبلیغات انتخاباتی تا زمانی که از این معاهده خارج شد همواره دولت او با ما را برای انعقاد این توافق سرزنش کرد. ترامپ به‌همراه دو متحد اصلی این کشور در منطقه، یعنی عربستان سعودی و اسرائیل، به این برداشت مشترک دست یافته بود که اولاً برای اجرای سیاست خارجی این کشور در منطقه باید ماهیت تهدیدکننده ایران حفظ شود. ثانیاً با این توافق‌نامه قدرت ایران در داخل و سطح منطقه را بسیار افزایش داد و زمینه دخالت و نفوذ بیش‌تر جمهوری اسلامی در منطقه را فراهم کرد؛ بنابراین، با خروج از برجام باید جلوی این امر گرفته شود (زمانی و نیاکویی ۱۳۹۸: ۱۰۵-۱۰۶). به‌عنوان مثال، در سخنرانی اکتبر ۲۰۱۷ در کاخ سفید درمورد راه‌برد ایران افزود:

همان‌طور که بارها گفته‌ام، توافق ایران یکی از بدترین و یک‌جانبه‌ترین معاملاتی است که ایالات متحده تاکنون به آن وارد شده است. همان تفکری که این توافق را به‌وجود آورد مسئول سال‌ها توافق‌های وحشت‌ناک تجاری‌ای است که میلیون‌ها شغل را در کشورمان قربانی منافع کشورهای دیگر کرده است. ما رای‌زنانی را نیاز داریم که به‌گونه‌ای بسیار قدرت‌مندتر نماینده منافع ایالات متحده باشند (سخنرانی ترامپ www.whitehouse.gov).

هدف دیگر ترامپ با خروج از برجام معرفی دوباره ایران به‌عنوان یک پدیده امنیتی است. پدیده‌ای که آمریکا در چند دهه اخیر از طریق آن ایران را تحت فشار قرار می‌داد، ولی در سایه برجام این ابزار تاحدی از بین رفته بود.

۲.۵ چشم‌پوشی از عوامل قدیمی تنش‌زا در روابط با کشورهای منطقه

دومین اقدام عبارت بود از نادیده‌گرفتن مشکلات حقوق بشری، ملت‌سازی، و بهبود دموکراسی در کشورهای منطقه (به‌خصوص اعضای شورای همکاری خلیج‌فارس) که همواره زمینه تنش بین ایالات متحده و این کشورها بود. در همین راستا، رکس تیلرسون وزیر خارجه سابق ایالات متحده، در اوت ۲۰۱۷ پیش‌نهاد داد تا دموکراسی از اهداف سیاست خارجی ایالات متحده حذف شود و در گامی دیگر، ترامپ در مارس ۲۰۱۷ تحریم‌های حقوق بشری را برداشت تا بتواند نسبت به فروش جنگنده‌های اف-۱۶ به بحرین اقدام کند. او در جریان رقابت‌های انتخاباتی قول داده بود در صورت انتخاب شدن فرایند ملت‌سازی را پایان دهد. از طرف کشورهای منطقه نیز این اقدامات بسیار مورد استقبال قرار گرفت. البته، ترامپ اغلب تلاش می‌کرد نگرانی‌های این‌چنینی دولت ایالات متحده را به‌دوراز فضای رسانه‌ای و تبلیغاتی به مقامات این کشورها گوش‌زد کند. این اقدامات زمینه لازم را برای همکاری نزدیک ترامپ با دیکتاتورها و پادشاهی‌های منطقه برای مقابله با خطرهای تهدیدکننده منافع ایالات متحده در غرب آسیا از جمله قدرت و نفوذ ایران و مبارزه با تروریسم فراهم کرد (Grabowski 2017:136-137). روابط بسیار نزدیک و موضع دوستانه ترامپ نسبت به اردوغان، بن‌سلمان، بن‌خلیفه، ژنرال السیسی، و نتانیاهو همگی نشان‌دهنده آن است که حقوق بشر و دموکراسی بیش از این تعیین‌کننده مواضع دولت آمریکا در منطقه غرب آسیا نیست. او تلاش می‌کند قبل از هرچیزی با همکاری با این بازیگران تعیین‌کننده در منطقه به دو هدف اصلی خود یعنی مبارزه با تروریسم (داعش) و مهار ایران دست یابد (Krieg 2017: 149) و درکنار آن زمینه را برای اجرای سیاست‌های خود در منطقه فراهم کند.

۳.۵ میانجی‌گری برای حل مسالمت‌آمیز بحران قطر

سومین اقدام مهم ایالات متحده برای زمینه‌سازی در پی‌گیری طرح‌های امنیتی در خلیج‌فارس در جریان بحران دیپلماتیک قطر آشکار شد. ترامپ ابتدا در یک موضع‌گیری شدید علیه قطر گفت:

من همراه با وزیر خارجه آمریکا، رکس تیلرسون، ژنرال‌ها، و پرسنل نظامی‌مان به این تصمیم رسیدیم که زمان آن رسیده که از قطر بخواهیم که حمایت مالی‌اش از تروریسم

را متوقف کند. آن‌ها باید این حمایت مالی را متوقف کنند. من می‌خواهم از همه کشورهای بخواهم که فوراً حمایت از تروریسم را متوقف کنند (www.politico.com).

ولی، پس از آن، رویکرد میانجی‌گری برای حل مسالمت‌آمیز بحران را در پیش گرفت، چراکه تشکیل شورای همکاری خلیج فارس پس از انقلاب اسلامی ایران یکی از مهم‌ترین اقدامات ایالات متحده برای پی‌گیری منافعش در خلیج فارس بوده است (شادلو و دیگران ۱۳۹۸: ۱۷۶). هم‌چنین، شورای همکاری خلیج فارس از ابتدای بهار عربی مهم‌ترین ستون سیاست آمریکا در دوره اوباما و به‌شدت بیش‌تر در دوره ترامپ برای مهار ایران بوده است (Krieg 2017: 152). بنابراین، باتوجه‌به اهمیتی که دو طرف بحران (در قالب شورای همکاری خلیج فارس) برای اجرای طرح‌های ایالات متحده در خلیج فارس داشتند این کشور تلاش زیادی برای حل مسالمت‌آمیز بحران بین قطر در یک طرف و عربستان و امارات از طرف دیگر انجام داد (شادلو و دیگران ۱۳۹۸: ۱۶۰).

۴.۵ ترور شهید سردار سلیمانی

چهارمین اقدام طرح ترور شهید سردار سلیمانی بود. تضعیف و تخریب بیش از اندازه سوریه و عراق و درگیری بیش از اندازه ایران در مناطق مختلف از نظر آمریکایی‌ها تا حد زیادی محور مقاومت را در منطقه قدرت‌مند کرده بود. تنها تهدید جدی برای آمریکا و هم‌پیمانان منطقه‌ای این کشور در منطقه سردار سلیمانی بود که با حضور میدانی در سوریه، لبنان، عراق، یمن، و ... فعالیت‌های محور مقاومت در منطقه را مدیریت می‌کرد و از طرف دیگر کنش آمریکا و هم‌پیمانان منطقه‌ای‌اش را بسیار محدود می‌کرد.

۵.۵ حمایت از حمله عربستان و امارات به یمن

پنجمین اقدام ایالات متحده در خلیج فارس با حمایت این کشور از حمله عربستان و امارات به حوثی‌های یمن شروع شد. این اقدام در کنار اقدامات محدود ترامپ در سوریه علیه اسد و سخن‌رانی ترامپ بین سران کشورهای عربی در ریاض این اطمینان‌خاطر را به کشورهای شورا داد که ترامپ قصد همکاری نزدیک و مؤثرتر با آن‌ها را دارد (Krieg 2017: 153). ترامپ در بیانیه‌ای که در نوامبر ۲۰۱۸ در مورد ایستادن در کنار عربستان ادعا کرد:

در صورتی‌که ایران از یمن خارج شود عربستان با کمال میل خارج خواهد شد. آن‌ها (یمنی‌ها) بلافاصله به کمک‌های بشردوستانه نیاز مبرم خواهند داشت. علاوه‌براین، عربستان سعودی موافقت کرده است که میلیاردها دلار برای رهبری مبارزه با تروریسم اسلامی رادیکال هزینه کند (بیانیه ترامپ www.whitehouse.gov).

در کنار اقدامات بالا، که زمینه‌سازی برای تسهیل سیاست‌های آمریکا برای مدیریت منطقه بود، ترامپ طرح‌های اصلی خود را نیز شروع کرد تا هم‌زمان تنش بین ایدئال‌های آمریکایی و منافع آمریکایی را حل کند و برخلاف دوره‌های گذشته هر دو را هم‌زمان به‌دست بیاورد. ابتدا، برای مراقبت از منافعش قدرت خود را افزایش داد تا در صورت لزوم از آن استفاده کند. ایدئال‌های خود در منطقه را نیز می‌خواهد با ایجاد و پرورش جامعه‌ای از کشورها، که به‌خوبی با هم کار می‌کنند، به‌دست‌آورد (8: Mossalanejad 2019). از نظر ترامپ و دولت‌ش، بدون آن‌چه در بالا ذکر شد، خروج از منطقه برای ایالات متحده بسیار پرهزینه می‌شد و عملاً پازل چرخش به‌سمت شرق آسیای آمریکا ناقص اجرا می‌شد؛ اتفاقی که از نظر وی در اواخر دولت اواما افتاده بود. به همین دلیل، گام‌های پنج‌گانه بالا ضمن برطرف‌کردن تهدیدات سابق زمینه را برای نظم امنیتی هوشمند مدنظر دولت ترامپ در منطقه فراهم کرد.

۶. نظم امنیتی هوشمند راه‌برد ترامپ در غرب آسیا

از زمان حضور و نفوذ ایالات متحده در غرب آسیا و خلیج فارس شاهد چهار نسل از الگوهای مدیریت امنیت منطقه‌ای بودیم که باتوجه‌به شرایط هر دوره اجرا شده است. نسل اول قبل از انقلاب اسلامی تحت عنوان دکترین دوستونی نیکسون هم شناخته شده بود که ایران نقش بازوی نظامی و عربستان نقش بازوی اقتصادی ایالات متحده را در منطقه به‌عهده گرفته بودند. الگوی دوم مهار دوگانه بود که با هدف کنترل ایران انقلابی و عراق سرکش (صدام) طراحی شده بود. مورد سوم، الگوی امنیتی مبتنی بر زور بود که پس از حوادث یازده سپتامبر توسط ایالات متحده و با حضور نظامی گسترده به دو جنگ عراق و افغانستان منجر شد. آخرین الگوی امنیتی نیز، که آمریکای تحت ریاست جمهوری ترامپ در حال اجرای آن است، الگوی نظم امنیتی هوشمندی است که قرار است با سامانه‌های دفاع موشکی و سلاح‌های با فناوری پیشرفته ایالات متحده توسط هم‌پیمانان این کشور در منطقه خاورمیانه اجرا شود (234: Taheri and Naghosi 2018). این الگو از زمان ریاست جمهوری اواما شروع شده است.

با وجود تمام تفاوت‌های فردی و حزبی، که بین رؤسای جمهوری ایالات متحده در قرن ۲۱ بوده، اقدامات زیر برای پی‌گیری منافع ایالات متحده (تحت چهار الگوی بالا) بین همه آنها مشترک بوده است:

۱. گسترش چتر نظامی حمایتی از هم‌پیمانانش در منطقه با حضور گسترده نظامی به‌خصوص در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس؛
۲. ایجاد همکاری بین اعضای شورای همکاری خلیج فارس و دیگر هم‌پیمانان این کشور در منطقه از جمله مصر و اردن؛

۳. فروش گسترده تسلیحات نظامی به این کشورها (Mossalanejad 2019: 2). حال ایالات متحده در دوره ترامپ قصد دارد ضلع اول این استراتژی، یعنی حضور نظامی گسترده در منطقه، را به دلیل شرایطی که این کشور پیدا کرده و منافی که به‌خطر افتاده به دیگری واگذارد و خودش تنها نقش نظارتی از راه دور را در پیش بگیرد. هم‌چنین قصد دارد ضلع دوم را با طرح‌هایی مانند ناتوی عربی، معامله قرن، و کشاندن پای ناتو یا انگلیس به خلیج فارس و غرب آسیا و ضلع سوم را با فروش تسلیحات نظامی به‌شدت تقویت کند. این تغییرات مهم‌ترین رئوس سیاست‌های ترامپ برای مدیریت نظم امنیتی منطقه در خلیج فارس و غرب آسیا پس از خروج و چرخش به سمت شرق آسیاست.

با این حال، باید توجه داشت که سه مسئله در شکل‌دهی به سیاست خارجی ایالات متحده در دوره ترامپ در غرب آسیا و استراتژی‌های این کشور تأثیرگذار خواهد بود که نباید از دید هیچ تحلیل‌گر و محقق نادیده گرفته شوند. نخست این‌که برخلاف دوره اوپاما، که سیاست خارجی آمریکا ویژگی ارزش‌محورانه داشت، سیاست خارجی ایالات متحده ترامپ بر مبانی اقتصاد و سودمحوری بنا گذاشته شده (Krieg 2017: 152). دوم، در دیدگاه ترامپ غرب آسیا و خلیج فارس هنوز یکی از سه منطقه استراتژیک جهان در کنار اروپا و آسیای جنوب شرقی برای استراتژی سیاست خارجی ایالات متحده است (Erol 2017). سوم، از صحبت‌های ترامپ این برداشت می‌شود که مبارزه با تروریسم به‌خصوص داعش و مهار ایران مهم‌ترین دغدغه‌های او در منطقه بودند و رسیدن به این اهداف چراغ راه‌نمای سیاست خارجی این کشور در منطقه بود (Krieg 2017: 145). در همین راستا، ترامپ در سخنرانی خود در نشست مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۸ ضمن تمجید از پیشرفت رویکرد جدید دولتش در مبارزه با تروریسم و

افراطی‌گری در خاورمیانه با همکاری کشورهای عربی افزود: «ایالات متحده در حال همکاری با شورای همکاری خلیج فارس، اردن، و مصر برای ایجاد یک اتحاد استراتژیک منطقه‌ای است تا کشورهای خاورمیانه بتوانند رفاه، ثبات، و امنیت را در سراسر منطقه خود گسترش دهند» (سخنرانی ترامپ www.whitehouse.gov).

۱.۶ حمایت از طرح تشکیل ناتوی عربی

طرح ناتوی عربی در چهارچوب نظم هوشمند امنیتی ترامپ برای نخستین بار در فوریه ۲۰۱۷ از سوی خود ترامپ در اجلاس در عربستان، که بیش از چهل تن از سران کشورهای عربی حضور داشتند، مطرح شد. در این طرح، اسرائیل هم قرار است در کنار آمریکا به همکاری گسترده با ناتوی عربی برای مقابله با دشمن مشترک بپردازد، هرچند قرار نیست مشمول دفاع مشترک قرار بگیرد (طالبی آرانی و اکبری کریم‌آبادی ۱۳۹۷: ۶۲-۶۳). ترامپ در همین نشست به صورت آشکار گفت:

هدف ما تشکیل ائتلافی از ملت‌هاست که در مهار افراطی‌گری و فراهم کردن آینده امیدبخش با یاری خدا برای فرزندانمان مشترک هستیم. ما گفت‌وگوهایمان را با بسیاری از کشورهایی که هم‌اکنون در اینجا حاضر هستند شرع کردیم؛ برای تقویت مشارکت‌ها، تشکیلات جدید برای توسعه امنیت و ثبات در خاورمیانه، و فراتر از آن (سخنرانی ترامپ www.whitehouse.gov).

عوامل زیادی برای تبیین سیاست ژئوپلیتیکی آمریکا در تمایل به شکل‌گیری ائتلاف نظامی عربی (ناتوی عربی) در خلیج فارس تاکنون طرح شده است. شش هدف اصلی، که ایالات متحده از طرح تشکیل ناتوی عربی دنبال می‌کند، عبارت‌اند از: نخست، تأمین امنیت اسرائیل، دوم فرسایش توان‌مندی‌های کشورهای مسلمان منطقه و نیاز آن‌ها به حضور و حمایت آمریکا، سوم ایجاد بازار برای فروش تسلیحات نظامی، چهارم دستیابی به نفت ارزان‌قیمت، پنجم مشارکت در بازسازی کشورهای بحران‌زده، و ششم مهار ایران (مؤلفه‌های ژئوپلیتیک، انرژی، ایدئولوژی، و فناوری هسته‌ای) (طالبی آرانی و اکبری کریم‌آبادی ۱۳۹۷: ۷۰-۷۶). یزدان‌پناه و دیگران (۱۳۹۷: ۹۸-۹۹) نیز مهم‌ترین اهداف و انگیزه‌ها از شکل‌گیری ناتوی عربی را: ۱. حفظ امنیت اسرائیل و تلاش برای افزایش قدرت این کشور در منطقه؛ ۲. مهار و جلوگیری از افزایش قدرت ایران؛ ۳. جلوگیری از گسترش

اسلام در جهان؛ ۴. حفظ و تقویت پایگاه‌های نظامی آمریکا در خلیج فارس؛ ۵. مقابله با رقبای جهانی درباره تسلط بر جنوب غرب آسیا برشمردند.

۲.۶ تشدید تنش‌ها و رقابت بین قدرت‌های منطقه‌ای

یکی دیگر از مهم‌ترین برنامه‌های ایالات متحده جلوگیری از شکل‌گیری قطب‌های قدرت در غرب آسیا بود. با وجود این که عربستان و ترکیه در اردوگاه ایالات متحده قرار داشتند، ولی آمریکا علاقه‌ای نداشت که این دو کشور منطقه را بین خود تقسیم کند. بنابراین، تلاش کرد با ابزارها و ترفندهای مختلف به تشدید رقابت‌های بین ایران، عربستان، و ترکیه در منطقه دست بزند تا هیچ‌کدام نتوانند بدون رقیب تحولات منطقه را مدیریت کنند. در غیراین صورت حضور ایالات متحده یا هر بازیگر جای‌گزین دیگر به‌عنوان مداخله‌گر خارجی در منطقه توجیهی ندارد و یک هژمون منطقه‌ای مثل ایران، عربستان، یا ترکیه وجود دارد که نظم را در منطقه ایجاد می‌کند. به‌عنوان مثال، جنگ یمن یکی از مواردی است که آمریکا تلاش کرد از این طریق توازن را بین ایران و عربستان حفظ کند (Taheri and Naghosi 2018: 239).

۳.۶ جلوگیری از نفوذ قدرت مداخله‌گر متخاصم به منطقه

استراتژی بعدی ایالات متحده و ترامپ جلوگیری از نفوذ یک قدرت مداخله‌گر رقیب مانند روسیه و چین به منطقه غرب آسیا بود. از زمانی که نفت در این منطقه پیدا شد، بازیگر مداخله‌گر خارجی همواره نقش اساسی در شکل‌دهی به نظم امنیتی به‌صورت حضور مستقیم یا غیرمستقیم در منطقه داشت. تا سال ۱۹۷۱ انگلیس این نقش را به‌عهده داشت و از ۱۹۷۱ به بعد نیز ایالات متحده چنین نقشی ایفا کرد. ایالات متحده ترامپ به‌خوبی می‌دانست این نقش خالی در منطقه اگر با یک متحد پر نشود بدون شک توسط یک دولت متخاصم پر خواهد شد.

این فرضیه یک پشتیبان نظری هم داشت که توسط کارل هاینه مطرح شده است. کارل هاینه به دولت‌های هژمون پیش‌نهاد می‌دهد، وقتی قصد عقب‌نشینی از یک منطقه را دارند، برای جلوگیری از بی‌ثباتی ژئوپلیتیکی و برهم‌خوردن توازن قدرت به‌ضرر خود یک متحد قابل اطمینان و با ویژگی‌های خاص را برای جانشینی خود در منطقه بگمارند. این دولت

جانشین باید دو ویژگی مهم داشته باشد. نخست، ظرفیت نظامی کافی برای حفظ نظم منطقه‌ای داشته و دوم، مزیت‌های راه‌بردی‌اش با هژمون در حال تضعیف سازگار باشد (Stansfield et al. 2018: 232).

۴.۶ گسترش فعالیت‌های ناتو به منطقه

گسترش ناتو به منطقه خلیج فارس برنامه دیگر آمریکای ترامپ بود، چراکه هم در مواقع ضروری می‌تواند به کمک این کشورها در مقابل ایران بیاید و هم می‌تواند نقش توازن‌کننده را در غیاب ایالات متحده در خلیج فارس به عهده بگیرد (Taheri and Naghosi 2018: 241). بنابراین، ترامپ در چندین مورد به صورت مستقیم تلاش کرد به اروپاییان به ویژه اعضای ناتو بفهماند که خاورمیانه امن و باثبات قبل از آمریکا برای اروپا سودمند است و به صورت مستقیم آن‌ها را به حضور بیشتر و فعال‌تر در منطقه دعوت کرد. به عنوان مثال، در هشتم ژانویه ۲۰۲۰ ترامپ در گفت‌وگو با دبیرکل ناتو خواستار حضور بیشتر و فعال‌تر ناتو در خاورمیانه و خلیج فارس شد و در همین راستا افزود: «من حتی یک اسم هم برای آن انتخاب کردم. ناتو (Nato) و خاورمیانه (Middle East)، شما اسم آن را Natom بگذارید» (english.alaraby.co.uk). حتی می‌توان خروج آمریکا از سوریه را با این هدف تحلیل کرد که قصد داشت ترکیه را به عنوان خط مقدم ناتو در منطقه وارد تحولات کند تا بلکه با فعال‌شدن سازوکار دفاع مشروع ناتو اروپاییان را به حضور بیشتر در منطقه تحریک کند، چراکه حضور نظامی - سیاسی ناتو در خاورمیانه و خلیج فارس کنش روسیه و ایران را به عنوان عوامل اصلی تهدیدکننده منافع ایالات متحده در منطقه بسیار محدود می‌کرد. با این حال، واکنش امانوئل ماکرون رئیس‌جمهور فرانسه پس از اعلام خروج ناگهانی آمریکا از سوریه که گفت: «زمان آن رسیده که کشورهای اروپایی در خاورمیانه دیگر خود را شریک کوچک‌تر آمریکا ندانند» (www.bbc.com) یا مرکل در واکنش به پیشنهاد ترامپ به گسترش ناتو برای دربرگرفتن بعضی کشورهای خاورمیانه در ناتو آن را مغایر توافق‌نامه‌ای می‌داند که ۱۹۴۹ برای تأسیس ناتو به امضا رسید (www.bbc.com)؛ همان‌طور که قابل پیش‌بینی هم بود فرایند کشاندن پای ناتو به منطقه بسیار مشکل و هزینه‌بر و وقت‌گیر بود. بنابراین، گزینه جانشین برای ترامپ، که از همان روزهای نخست به عنوان رئیس‌جمهور در نظر داشت، انگلیس بود.

۵.۶ جای‌گزینی انگلیس به‌جای آمریکا در منطقه

استنفیلد و دیگران در مقاله‌ای با عنوان «استراتژی انگلستان در خاورمیانه و خلیج فارس پس از عقب‌نشینی آمریکا» این طرح ایالات متحده را به‌خوبی بررسی کردند. سه طرف این معادله یعنی آمریکا، انگلیس، و هم‌پیمانان عرب منطقه‌ای این کشورها در بازگشت مجدد انگلیس به خلیج فارس و خاورمیانه ذی‌نفع هستند. طرف اول یعنی آمریکا اگر بخواهد نظام امنیتی خلیج فارس و خاورمیانه را به حال خود رها کند و به‌سمت خاور دور برود سه خطر اساسی منافع این کشور و هم‌پیمانانش را تهدید می‌کند. نخست این‌که، چین ممکن است از ظرفیت مضاعف خود برای پذیرش نقش آمریکا در منطقه استفاده کند، دوم، ممکن است گسترش سلاح‌های هسته‌ای در منطقه تسریع شود، و سوم جاه‌طلبی‌های روسیه در حمایت از اسد و همکاری بسیار نزدیک با ایران خطر مضاعفی می‌تواند به‌دنبال داشته باشد (Stansfield et al. 2018: 232).

به همین جهت، برخلاف دولت اوباما، ترامپ و اعضای دولتش از همان ابتدا به‌دلیل این‌که احتمال کمی می‌دادند بتوانند اعضای اروپایی ناتو را راضی به حضور در غرب آسیا کنند به حمایت از برگزیت پرداختند تا بتوانند به‌دوراز قوانین سخت‌گیرانه اتحادیه اروپا موافقت انگلیس را برای حضور فعالانه و مؤثر در غرب آسیا جلب کنند و از طرف دیگر توافق‌نامه جدید تجاری مطابق با منافع خود با انگلیس امضا کنند. در همین راستا، جان بولتون (مشاور امنیت ملی سابق ترامپ) نتیجه همه‌پرسی ۲۰۱۶ در مورد برگزیت را «پیروزی دموکراسی» قلمداد کرد و گفت: «وقتی قضیه برگزیت در نهایت حل شود، آن‌گاه دیگر سقفی برای گسترش نفوذ بریتانیا در سطح جهانی وجود ندارد ... این امر می‌تواند در ناتو هم به‌کمک ما بیاید و مؤثرتر عمل کند و این مثبت است» (www.dw.com).

۱.۵.۶ منافع انگلیس از حضور در منطقه غرب آسیا

حضور انگلیس در خلیج فارس منافع مختلفی برای این کشور دارد که ما در این جا تنها به سه مورد از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم. اولین تأثیر آن در بازسازی مجدد و تقویت بیشتر روابط فراتلانتیکی با ایالات متحده است (Stansfield et al. 2018: 234). دوم، بعد از برگزیت و خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس می‌توانند به شرکای بسیار مهم امنیتی و تجاری برای انگلیس تبدیل شوند (ibid.: 240). سوم، منافع اقتصادی قابل‌توجهی برای انگلیس وجود دارد که هم به‌عنوان یک کشور

اروپایی پیش‌رو در خلیج فارس حضور داشته باشد و هم به‌عنوان یکی از کشورهای غربی راه‌نما (ibid.: 242). بنابراین، مقامات انگلیس از هر موقعیتی برای ابراز تمایلشان برای حضور مجدد در خلیج فارس استفاده کردند.

دولت ترزا می (نخست‌وزیر انگلیس)، که هم‌زمان در تلاش برای به‌نتیجه‌رساندن برگزیت بود، تلاش بسیاری برای بهبود روابط با شورای همکاری خلیج فارس انجام داد. به‌عنوان مثال، گفت:

ما در رویارویی با داعش نیز به پیش‌روی‌های زیادی دست یافته‌ایم و باید این پیش‌روی‌ها در مقابله با هرگونه تلاش ناامن‌کننده و اقدام تروریستی نیز ادامه یابد. لندن تاکنون میلیاردها پوند برای برقراری ثبات در خلیج فارس هزینه کرده و ما بنا داریم در آینده نیز صدها میلیارد پوند در این زمینه سرمایه‌گذاری کنیم.

در جای دیگری از صحبت‌هایش نیز گفت که «انگلیس در مقدمه هرگونه پروژه‌ای برای دفاع از ثبات و امنیت شرکایش در شورای همکاری خلیج فارس خواهد بود». یا این صحبتش که «نظامیان ما در بحرین برای حفاظت از امنیت خلیج فارس، انگلیس، و جهان مستقر هستند و ما به‌دنبال بالابردن هرچه‌بیش‌تر سطح امنیت در منطقه هستیم. امنیت و ثبات کشورهای شورای همکاری خلیج فارس امنیت و ثبات انگلیس است». در واضح‌ترین بخش نیز گفت در زمان‌های بحران «شما به قدیمی‌ترین و مطمئن‌ترین دوستانان روی خواهید آورد». همگی این صحبت‌ها نشان‌دهنده تمایل و برنامه مفصل دولت این کشور برای حضور مجدد در خلیج فارس و خاورمیانه برای پرکردن جای خالی ایالات متحده است (www.bbc.com). هم‌چنین، پس از بازگشایی پایگاه دریایی جدید انگلیس در بحرین در آوریل ۲۰۱۸ گاوین ویلیامسون، وزیر دفاع انگلیس، اظهار داشت: «حضور ما در بحرین نقش مهمی در حفظ امنیت انگلیس و هم‌چنین حمایت از امنیت در خلیج فارس خواهد داشت». هم‌چنین، اظهار داشت: «آنچه در منطقه خلیج فارس رخ می‌دهد، تأثیر مستقیمی بر منافع انگلستان، سعادت و امنیت شهروندان ما دارد» (Stansfield et al. 2018: 234).

شورای همکاری خلیج فارس و دیگر کشورهای عربی منطقه نیز منافع استراتژیکی در حضور انگلیس در منطقه دارند. نخستین و مهم‌ترین تأثیر مثبت حضور انگلیس در خلیج فارس برای کشورهای عرب منطقه کمک به آن‌ها برای حفظ امنیت و تداوم حاکمیتشان است که به‌خصوص در طی سال‌های بعد از بهار عربی به‌شدت در خطر فروپاشی افتاده است. دومین تأثیر آن نیز به نقش انگلیس در منطقه برمی‌گردد که از وقوع

تغییرات در منطقه جلوگیری می‌کند و به حفظ وضع موجود می‌انجامد؛ عاملی که برای شورای همکاری خلیج فارس نیز بسیار مهم و اساسی است (ibid.: 233). بنابراین، برای آمریکای ترامپ بهترین سناریو حضور انگلیس بود تا اول به‌عنوان نیروی هم‌گراکننده بین هم‌پیمانانشان در منطقه عمل کند؛ دوم، از نفوذ یک قدرت مداخله‌گر خارجی متخاصم از جمله روسیه و چین جلوگیری کند؛ سوم، نیاز به حضور مجدد نظامی در منطقه را کاهش دهد؛ چهارم، به مقابله با ایران بپردازد و از رژیم صهیونیستی محافظت کند و به‌طور کلی، از برهم‌خوردن توازن قدرت برضد ایالات متحده در جهان جلوگیری به‌عمل آورد.

۷. نتیجه‌گیری

خروج ایالات متحده از غرب آسیا از دوره اوباما در سیاست خارجی ایالات متحده مطرح شده بود و اوباما با اقداماتی از جمله توافق‌نامه برجام، انفعال نسبی در بحران‌های منطقه‌ای مانند مصر، تونس، لیبی، و حتی سوریه و نظایر آن قصد داشت تا به تدریج از اهمیت منطقه خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا بکاهد و زمینه چرخش به سمت شرق آسیا را فراهم کند. ولیکن، ترامپ، که از ابتدا نسبت به اقدامات دولت اوباما در منطقه انتقاد داشت، بر این باور بود که پرونده منطقه غرب آسیا و خلیج فارس به‌عنوان یکی از مناطق استراتژیک جهان و منطقه‌ای که بیش‌ترین تهدیدات و هزینه‌ها را در چند دهه گذشته برای ایالات متحده داشته مطابق با منافع ملی ایالات متحده بسته نشده؛ بنابراین، قصد دارد با استراتژی و برنامه‌های خود این سیاست را پیش ببرد. این مقاله در پی پاسخ به این پرسش اصلی بود که ترامپ چه استراتژی‌ای برای مدیریت تحولات سیاسی، اقتصادی، و امنیتی منطقه و اجرای استراتژی خروج از غرب آسیا و خلیج فارس و چرخش به سمت شرق آسیا مطابق با منافع خود و هم‌پیمانان آمریکا (به‌ویژه شورای همکاری خلیج فارس) یا حداقل برای جلوگیری از برهم‌خوردن توازن قدرت به‌ضرر این کشور در معادلات جهانی داشت؟

درنهایت، به‌نظر می‌رسد جمله معروف برژینسکی یعنی «ژئواکونومی هدف ژئواستراتژی و از طریق آن حاصل می‌شود» مهم‌ترین چراغ راه‌نمای سیاست خارجی ایالات متحده ترامپ بود و ترامپ قصد داشت، ضمن این‌که ژئواستراتژی جدید ایالات متحده را برای دستاوردهای اقتصادی به سمت آسیای جنوب شرقی پیش ببرد، از این‌که غرب آسیا به یک مزیت اقتصادی یا امنیتی برای عوامل تهدیدکننده منافع ملی ایالات

متحده در آینده تبدیل شود جلوگیری کند؛ چیزی که از نظر ترامپ به وسیلهٔ اواما نادیده گرفته شده بود.

با اجرای سیاست‌های زیر ترامپ قصد داشت هم‌زمان به همهٔ اهداف گذشته و منافع احتمالی در آینده دست پیدا کند و با ورود انگلیس به‌عنوان یک متحد همیشگی و قابل‌اطمینان از نفوذ و قدرت‌طلبی قدرت‌های متخاصم یا رقیب در منطقه مثل چین و روسیه جلوگیری کند و با حمایت و پی‌گیری طرح ناتوی عربی از یک‌طرف بازار موضوعات امنیتی را داغ نگه دارد تا فرایند فروش تسلیحاتی به کشورهای منطقه ادامه پیدا کند و از طرف دیگر عادی‌سازی و نزدیک‌شدن اسرائیل به کشورهای عربی را تسهیل کند، چراکه خروج آمریکا از منطقه و تهدید مشترکی که دو طرف از سوی ایران حس می‌کنند این دو طرف را با سرعت بیش‌تری به یک‌دیگر نزدیک می‌کند. هم‌چنین، تلاش برای مشارکت ناتو در منطقه یا عضویت تدریجی کشورهای حاشیهٔ خلیج‌فارس در این سازمان از دیگر برنامه‌های آمریکای ترامپ بود. از طرف دیگر، اقدام مشترک و تحت نظارت یک بازیگر مداخله‌گر مثل آمریکا (به‌صورت نظارت از دور) و انگلیس (به‌صورت حضور مستقیم در منطقه) از یک‌جانبه‌گرایی و احتمال شکل‌گیری هژمون منطقه‌ای مانند ایران، عربستان، اسرائیل، و ترکیه جلوگیری می‌کرد. ضمن این‌که هزینه‌های انسانی و اقتصادی اقدام در یک منطقهٔ بسیار پرآشوب و قطبی‌شده که هر لحظه ممکن است طرف‌های درگیر را به یک جنگ تمام‌عیار وادارد را بر دوش کشورهای منطقه و انگلیس می‌انداخت.

با باخت ترامپ در انتخابات ۲۰۲۰ و روی‌کارآمدن بایدن استراتژی ترامپ را با چالش اساسی روبه‌رو کرد. با این‌حال، با توجه به این‌که این ایده بین دو حزب آمریکا مورد توجه بوده و این‌که بایدن نمی‌تواند اقدامات ترامپ در این زمینه را به عقب برگرداند یا نادیده بگیرد به نظر می‌رسد با اصلاحاتی نه‌چندان قابل توجه این مسیر را ادامه خواهد داد.

پی‌نوشت

۱. محمدجواد قهرمانی در مقاله‌ای با عنوان «ژئواستراتژی آمریکا در آسیا پاسیفیک؛ تداوم یا تغییر» عوامل و دلایل ایجابی را به‌خصوص در ابعاد ژئواکونومیکی و ژئوپلیتیکی، که در فصل‌نامهٔ ژئوپلیتیک، ش ۳، در سال ۱۳۹۶ منتشر شده است، به‌خوبی تشریح کرده است. با توجه به این‌که در این پژوهش تمرکز روی عوامل سلبی است، لذا از تشریح این امر صرف‌نظر شده است.

کتابنامه

- آهوویی، مهدی (۱۳۹۶)، «تحلیلی بر راهبرد اتحادهای آمریکا در خاورمیانه و گزینه‌های محتمل در قبال ایران»، فصل‌نامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره ۱، ش ۲۳.
- رضایی، مهدی (۱۳۹۵)، «دیدگاه‌های اقتصادی هیلاری کلینتون و ترامپ (دو نامزد ریاست جمهوری آمریکا)»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۳۰۴.
- زمانی، محسن و سیدامیر نیاکویی (۱۳۹۸)، «واکاوی عوامل مؤثر بر خروج ایالات متحده از برجام»، فصل‌نامه مطالعات روابط بین‌الملل، س ۱۲، ش ۴۵.
- سلیمان‌زاده، سعید، علی امیدی، و سحر براتی (۱۳۹۷)، «راهبرد سیاست خارجی ترامپ: هیبرید نوانزوآگری - واقع‌گرایی»، فصل‌نامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۸، ش ۲۸.
- سیم‌بر، رضا، محمدجعفر خسروی، و متین طحانی (۱۳۹۳)، «کالبدشکافی سیاست خارجی آمریکا در قبال تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا»، در: کتاب مجموعه مقالات همایش ملی نظریات روابط بین‌الملل و سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، به‌کوشش علی‌رضا کوه‌کن، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- شاپوری، مهدی (۱۳۹۷)، «سیاست خارجی ترامپ و آینده نظام بین‌الملل»، ماه‌نامه دیده‌بان امنیت ملی، ش ۷۷.
- شادلو، شیده، محمود عبایی کوپایی، و رضا کاویانی (۱۳۹۸)، «بحران دیپلماتیک قطر و تضعیف طرح‌های راهبردی آمریکا در خلیج فارس»، فصل‌نامه امنیت پژوهی، س ۱۸، ش ۶۵.
- طالبی آرانی، روح‌الله و نورالدین اکبری کریم‌آبادی (۱۳۹۷)، «اهداف عربستان سعودی، آمریکا، انگلیس، و رژیم صهیونیستی از طرح ناتوی عربی در منطقه غرب آسیا»، فصل‌نامه پژوهش‌های منطقه‌ای، س ۱۰، ش ۲۲.
- قهرمانی، محمدجواد (۱۳۹۶)، «ژئواستراتژی آمریکا در آسیا پاسیفیک: تداوم یا تغییر»، فصل‌نامه ژئوپلیتیک، س ۱۳، ش ۳.
- کاویانی‌راد، مراد، عبدالله قنبرلو، و مراد دلالت (۱۳۹۶)، «تأثیر رویکرد پاسیفیک‌محور ایالات متحده بر امنیت جنوب غرب آسیا (با تأکید بر امنیت ملی ج.ا.ا.)»، فصل‌نامه ژئوپلیتیک، س ۱۳، ش ۱.
- کالاهان، پاتریک (۱۳۸۷)، منطق سیاست خارجی آمریکا: نظریه‌های نقش جهانی آمریکا، ترجمه داوود غرایاق زندی، محمود یزدان‌فام، و نادر پوراخوندی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- منوری، سیدعلی و بنفشه رستمی (۱۳۹۶)، «بازسازی ائتلاف‌های آمریکا در حوزه عربی خلیج فارس»، فصل‌نامه سیاست جهانی، دوره ششم، ش ۲.

بین‌الملل‌گرایی گزینشی: ... (مجید عباسی و سیدرضا تقوی‌نژاد) ۱۳۳

موسوی شفقایی، سیدمسعود و سیدقاسم منفرد (۱۳۹۸)، «نئوجکسونیسم؛ الگوی سیاست خارجی آمریکا در دوران دونالد ترامپ»، فصل‌نامه ژئوپلیتیک، س ۱۵، ش ۱.

یزدان‌پناه درو، کیومرث، بهادر زارعی، و رضا رحیمی (۱۳۹۷)، «بررسی عوامل ژئوپلیتیکی تمایل آمریکا به شکل‌گیری ائتلاف نظامی عربی خلیج‌فارس و آثار آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران»، فصل‌نامه ژئوپلیتیک، س ۴، ش ۲.

یزدان‌فام، محمود (۱۳۹۵)، «سیاست خارجی ترامپ و جمهوری اسلامی ایران»، فصل‌نامه مطالعات راه‌بردی، ش ۱۹.

یزدانی، عنایت‌الله و سیدسعید حسن‌زاده (۱۳۹۵)، «رویکرد سیاست خارجی عربستان سعودی و آمریکا در قبال بحران یمن (۲۰۱۱-۲۰۱۵)»، فصل‌نامه سیاست، دوره ۴۸، ش ۴.

- Cha, T. (2016), "The Return of Jacksonianism: The International Implications of the Trump Phenomenon", *The Washington Quarterly*, vol. 39, no. 4.
- Erol, M. (2017), "Changes in the American Foreign Policy From Obama to Trump Administratio", May 20, 2017/ TURKEY. Available at:
<https://www.academia.edu/33438582/CHANGES_IN_AMERICAN_FOREIGN_POLICY_FROM_OBAMA_TO_TRUMP_ADMINISTRATIONS>.
- Hamilton, D. S. (2017), *Trump's Jacksonian Foreign Policy and its Implications for European Security*, The Swedish Institute of International Affairs.
- Jones, D. M. and N. Khoo (2017), "Donald Trump and the New Jacksonians", *Policy: A Journal of Public Policy and Ideas*, vol. 33, no. 1.
- Krieg, A. (2017), "Trump and the Middle East: 'Barking Dogs Seldom Bite'", *Insight Turkey*, vol. 19, no. 3.
- Kontos, M. (2017), "US Middle East Strategy under President Trump's Isolationist Foreign Policy", *Eastern Mediteranean Policy Note*, no. 14.
- Maloney, S. (2017), *Under Trump, US Policy on Iran Is Moving from Accommodation to Confrontation*, Brookings Institution. Available at:
<<https://www.brookings.edu/blog/markaz/2017/05/11/under-trump-u-s-policy-on-iran-is-moving-from-accommodation-to-confrontation/>>.
- Mossalanejad, A. (2018), "The Middle East Security and Donald Trump's Grand Strategy", *Geopolitics Quarterly*, vol. 13, no. 4.
- Mossalanejad, A. (2019), "US Comparative Policy toward Iran and the Middle East Security", *Geopolitics Quarterly*, vol. 14, no. 4.
- Ożarowski, R. and W. Grabowski (2017), *Political Dilemmas of the Arab and Muslim World*, Rambler Press.
- Stansfield, G., D. Stokes, and S. Kelly (2018), "UK Strategy in the Gulf and Middle East after American Retrenchment", *Insight Turkey*, vol. 20, no. 4.

Taheri, E. and S. Naghosi (2018), "Review of US Foreign Policy in the Middle East Looking to the Future", *Geopolitics Quarterly*, vol. 13, no. 4.

UK Government (2016), "Prime Minister's Speech to the Gulf Cooperation Council, 2016", Retrieved: <<https://www.gov.uk/government/speeches/prime-ministers-speech-to-the-gulfcooperation-council-2016>>.

<<https://www.whitehouse.gov/briefings-statements/president-trumps-speech-arab-islamic-american-summit/>>.

<<https://www.whitehouse.gov/briefings-statements/remarks-vice-president-pence-warsaw-ministerial-working-luncheon-warsaw-poland/>>.

<<https://www.whitehouse.gov/briefings-statements/remarks-president-trump-iran-strategy/>>.

<<https://www.whitehouse.gov/briefings-statements/statement-president-donald-j-trump-standing-saudi-arabia/>>.

<<https://www.whitehouse.gov/briefings-statements/remarks-president-trump-73rd-session-united-nations-general-assembly-new-york-ny/>>.

<<https://www.politico.com/story/2017/06/09/rex-tillerson-qatar-blockade-239359>>.

<<https://www.dw.com/fa-ir/world/a-48999014>>.

<<https://www.bbc.com/persian/iran-38233205>>.

<<https://www.bbc.com/persian/world-50328433>>.

<<https://www.bbc.com/persian/world-features-47829386>>.

<<https://english.alaraby.co.uk/english/news/2020/1/10/trump-urges-nato-plus-me-expansion-to-middle-east>>.